

ویلیام وردزورث

شاعر انگلیسی

بقلم آقای فرزانه یزدی

«وردزورث» در سال ۱۷۷۰ میلادی متولد شد. مولد او بمنظری زیبا آراسته بود که آشیانه طبع شاعران و پرورنده قریحه هنرمندان است. جمال جانپور آن مناظر طبیعی از عوالم بزرگ و نافذ هنرمندی وردزورث بشمار مرود و آثار این نفوذ در اشعار او نمایان است.

خانواده او در ثروت و معیشت متوسط بود ولی مادرش که طبع حساس و قریحه وقاد فرزند خود را دیده بود پرورش او را فریضه ذمه خود دانست و در تربیت او دیرین نداشت و مخصوصاً در تقویت استعداد شاعری وی اهتمامی بیشتر مینمود ولی تقدیر با آرمان او شوخی کرد و هنوز وردزورث هشت ساله بود که مادرش وفات یافت و زنده نماند تا چند سال بعد شهرت و مفاخر فرزند خویش را بنگرد. وردزورث کمی پس از مرگ مادرش بمدرسه رفت. قضا را دبستان او در محیط دهقانی ساده ای میان مناظر دلفریب طبیعی قرار داشت و دومین آشیانه طایر روح و طبع این شاعر بزرگ گردید. وردزورث که روحش از ازل نازیبائی و شیدائی شاعرانه آشنا بود سخت دلباخته آن محیط آرام و زیبا شد و ساعات فراغت را در دامان طبیعت بسر میبرد و رموز صنعت و دقایق شعر و هنر را از آموزگار واقعی میآموخت. گاهی زیر درختان سرسبز، کنار جوی میلمید و گاهی در زمزمه بامرغان افسونگر هم آهنگ میشد. ساعتی بنزد شبانان میرفت و با آنها میان دره ها و باغها تفرج میکرد ولی کمتر موقعی بود که کتابی همراه نداشته باشد و معلوم است مونس او کتیب ادبی و دوا این شعرا بود.

روح شاعر جوان همیشه در آسمان رؤیاها و تصورات پرواز میکند ولی وردزورث پدرب و بسته‌گان خویش علاقمند بود و در قالب حساس خود جایی مخصوص محبت خانواده قرار داده بود، وردزورث رشته تحصیل را از دست نداد و در اثنائی که در کمبریج به‌تعلیم مشغول بود پدرش وفات یافت و از آن پس باهتمام عمویش وارد دانشکده سنت یوحنا شد و با آنکه نخست از آن محیط چندان خشنود نبود بتدریج با آن اوضاع انس گرفت و غالباً دواوین شعرا را با خود بنقط خلوت میبرد و مطالعه میکرد. خلاصه آنکه بیشتر اوقات او بر اونیاز با الهه شعر طی میشد. در این ایام بود که روزی هنگام فرود آمدن از دامان تپه ای مستغرق تأملات عارفانه ود و ناگهان حجاب ماده از برابرش زایل شد و جهان را بصررنی که در حال مراقبه و وصل در نظر عارفان جلوه میکند نگریست و این الهام را در قصیده خود با اشاره میگوید:

در سال ۱۷۹۰ بسیاحت فرانسه رفت و از پاریس باورلیان و از آنجا به‌باوا رفت و ضمناً زبان فرانسه را میآموخت و در به‌باوا بود که با دختری آشنا شد که دوشیزه‌ای عشوه‌گر و بسیار زیبا بود و طایر قلب شاعر جوان را بدام افکند. وردزورث خواهان همسری با او گشت ولی عمویش رضا نداد و از پرداخت مصارف او سرباز زد و وردزورث ناگزیر بانگلستان بازگشت. و در اثنای اقامت در فرانسه بیک رشته افکار و مبادی اجتماعی نوین آشنا شد که با اصول اجتماعی دیرین سازش نداشت. وردزورث چون بموطن خود باز آمد بموانست باخواهر خود - دوروثی - سرگرم شد. خواهرش دوشیزه‌ای بینادل و شاعر بسند بود. با استعداد وافر برادرش ایمان داشت و از عهد صباوت مصمم شده بود سراسر عمر را بموافقت و پرستاری برادر بگذراند و همیشه شریک غم و شادی او باشد و وردزورث که پس از مراجعت بانگلستان پشمان و دلشکسته بود باغوش نوازش خواهر خویش افتاد و بدیدن او در فورنت - رفت و در آنجا قصایدی بنظم آورد که بعدها بعنوان قطعات توصیفی منتشر گردید.

این قصاید، جلوه‌گاه نبوغ او بود. و نظر تحسین ادب دوستان را بخود جلب کرد و ادبا و نقادان هم بآن منظومه‌ها اعجاب کردند و حتی ادیب بزرگ انگلیسی - کوروج - در تقریظ و توصیف آن سخن راند. ستاره بخت فرخنده وردزورث درخشید و یکی از دوستانش که در همین ایام وفات یافته بود نهصد پوند طلا از متروکات خود را بشاعر بخشیده بود و معاش او را آماده و خاطرش را فارغ از بیم و اضطراب ساخت و شاعر بسرودن اشعار پرداخت.

رشته مودت وردزورث با کوروج نیز ازین پس استوارتر شد و غالباً با هم معاشرت میکردند و چنانکه یکی از نقادان انگلستان میگوید: کوروج شاعر خیال بود و وردزورث شاعر طبیعت و این دو مکمل یکدیگر بودند و باهم رهسپار کشور آلمان گردیدند. و وردزورث پس از مراجعت از آلمان بار دیگر بدریاچه‌های نزدیک اسکاتلند رفت و بیاد دوران کودکی و جوانی سرگرم و شادمان میبود و منظومه‌هایی که در این زمینه سروده است از آثار فنانابذیر طبع او و از قطعات مخلد ادبیات اروپاست، آمرسن میگوید. قصایدی که وردزورث بتذکار عهد صباوت ساخته است آینه تابناک روح کودکی است، هنر و حکمت را با حقایق بهم آمیخته و ترانه‌های سکرآور خویش را بوجود آورده است.

وردزورث در این اقامتگاه خود معتکف گوی و محبت بود، سری یرشور و دلی شیفته داشت، صیت شهرتش در اقطار انگلستان پراکنده میشد ولی خودش در بیچ و خم کوهها، زیر سایه درختان، روی سبزه‌های زمردین قدم میزد و فلسفه روشن و شاعرانه اش را از آسمانها دریافت مینمود.

در سال ۱۸۰۰ دومین چاپ دیوان اغانی او انتشار یافت. این کتاب حاوی مقدمه‌ای بود که عقاید صنعتی وردزورث را شرح میداد. نظریات او بدیع و مخالف دیگران بود. از جمله نوشته بود: شاعر باید موضوع شعر خود را از حوادث عادی اقتباس کند. زبانی شیرین و ساده داشته باشد که همه خوانندگان بفهمند. باحوال و سوانح روزگار بانظری حکیمانه بنکرد. قضایا را تعلیل و تحلیل کند. شعر

تراوش طبیعی روح حساس و دل بیناست، شاعر فرشته نیست ولی انسانی است که بشر را بازبان شعر و لهجه شعر مخاطب میدارد. مجهولات را روشن میکند، برده از چهره غواض بر میگردد. شعر مونس و غمزدای مردم باید باشد و لغات و تعبیرات شیرین و عامه فهم لازم است تا مردم را بترانه‌های روحپرور شعری متمایل کند. مقدمه دیوان او درعالم ادبیات انگلیسی شور و غوغا برپا کرد و دسته‌ای دشمن برای نوبسنده آن مقدمه پیدا شد که در نقد عقاید و اسنهنزای او با فشاری میکردند ولی حقیقت فاتح شد و ورد زورث فیروز گردید.

کسانیکه بدقایق لغوی زبان انگلیسی آشنایند می گویند شعر ورد زورث از اصطلاحات لاتینی که شعر میلتن را بر کرده است پاک است. و از مزایای سخنان ورد زورث را یکی این می‌شمارند که باساطیر باستانی چندان فراوان اشاره نکرده خواننده را از نیروی نیازمند دایرة المعارف و تواریخ باستانی نمیکند، اسلوب او سهل و باجزالت است و معانی را روشن ادا میکند.

در شعر ورد زورث يك صبغة عرفانی ساده‌ای وجود دارد موجودات را واحد و پیوسته میدانند ولی در پیچ و خم وحدت وجود و اشارات مرموز تشبیهات خسته کننده ای که مخصوص ایندسته متفکرین است نمایانند. جهان سراسر جلوه ای از آفریدگار است و آثار قدرت و حکمت خدا بر جبین همه موجودات نمایان است. این عقیده ای است که هر متفکر از او اندیشه ای خواهد داشت و ورد زورث هم دارای همین عقیده بود.

خودش می گوید: این روح من و طبع من نیست که مضامین دلنشین را در جامه قوافی می‌آراید. اینها و هر شعر حقیقی دیگری که در جهان وجود دارد انعکاسی از يك حقیقت ازلی مقدس است که گیتی را آفرید.

مرگ برادر و داغ فرزند، ورد زورث را بریشان خاطر ساخت. سالهای متعددی بسوك آن دو عزیز گذراند و در سال ۱۸۴۷ که دخترش - دورا - جوانمرك شد بیگبار دل از عشرت دنیا بر کند و در سال ۱۸۵۰ چشم از این جهان پوشید.